

Validation of Different Types of Narrations in the View of *Sheikh Sadouq*

Masumeh Taherian Ghadi^{*1}

Seyed Mohsen Musavi²

Seyyed Ali Akbar Rabi Nataj³

Mehdi Taghizadeh Tabari⁴

Abstract

Credit is one of the important criteria for selecting and quoting narrations from Sheikh Sadouq. However, there is a difference of opinion among the scholars of hadith that criterion has been considered in all their narrations and writings. The present article is descriptive-analytical, that examines the validity of various narrations in Sheikh Sadouq's works from his viewpoint. The findings show that he – except the book “Man la Yahzoror Faghih” which accepts the validity of its narrations - in other works, other criteria such as: occasion with the content of the book and style, consider that article and the credibility of the narrative has probably been his next priority. Also, since the subject of validity in medical, doctrinal, interpretive and moral narrations has not been as important as jurisprudential narrations, the main criterion for his selection has not been established. However, it should be noted that in most cases, Sheikh Sadouq has chosen narrations for which “invalidity” has not been established. And whenever he narrates an invalid narration, he refers to the invalidity and possibly the reason for its narration.

Keywords

Sheikh Sadouq, Man la Yahzoror Faghih Book, Validity of Narrations, Content of Narrations.

Citation: Taherian Ghadi, M., Musavi, M., Rabi Nataj, A., Taghizadeh Tabari, M. (2020). Validation of Different Types of Narrations in the View of *Sheikh Sadouq*. Bi-quarterly Scientific Journal of Studies on Understanding Hadith. Vol. 6, No. 2 (Serial. 12), pp.31-51. (In Persian)

-
1. Responsible Author, Ph.D of Quranic Sciences and Hadith, University of Mazandaran.
Email: masom.ghadi@yahoo.com
 2. Assistant Professor of Department of Quran and Hadith Studies, University of Mazandaran.
Email: musavi55@gmail.com
 3. Professor of Department of Quran and Hadith Studies, University of Mazandaran.
Email: sm.rabinataj@gmail.com
 4. Assistant Professor of Department of Quran and Hadith Studies, University of Mazandaran.
Email: mt.tabari@umz.ac.ir

Received on: 14/12/2019

Accepted on: 11/03/2020

اعتبارسنجی گونه‌های مختلف روایات نزد شیخ صدوق

معصومه طاهریان قادی^۱
 سید محسن موسوی^۲
 سیدعلی اکبر ربیع نتاج^۳
 مهدی تقی زاده طبری^۴

چکیده

اعتبار به عنوان یکی از ملاک‌های مهم گزینش و نقل روایات نزد شیخ صدوق مطرح است، اما این‌که این ملاک در کلیه روایات و آثار وی، مدنظر بوده، میان عالمان حدیث محل اختلاف است. مقاله حاضر که به روش توصیفی - تحلیلی به سامان رسیده، به بررسی میزان اعتبار انواع روایات در آثار شیخ صدوق از نگاه وی پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که وی - جدای از کتاب من لایحضره الفقیه که به اعتبار روایات آن تصریح کرده - در سایر آثار ملاک‌های دیگری چون مناسبت با محتوای کتاب و سبک آن نوشتار را لحاظ کرده و درجه اعتبار روایت احیاناً در اولویت بعدی وی بوده است. هم‌چنین از آن‌جا که موضوع اعتبار در روایات طبری، اعتقادی، تفسیری و اخلاقی بسان روایات فقهی حائز اهمیت نبوده ملاک اصلی انتخاب وی واقع نگردیده است. با این حال، گفتنی است شیخ صدوق در اکثر موارد، روایاتی را برگزیده که «عدم اعتبار» آن‌ها برای وی محرز نگشته و گاه که به نقل روایت غیر معتبر پرداخته به عدم اعتبار و احیاناً دلیل نقل آن تصریح کرده است.

کلیدواژه‌ها

شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، اعتبار روایات، محتوای روایات.

استناد: طاهریان قادی، معصومه؛ موسوی، سید محسن؛ تقی زاده طبری، مهدی؛ ربیع نتاج، سیدعلی اکبر (۱۳۹۹). اعتبارسنجی گونه‌های مختلف روایات نزد شیخ صدوق، دوفصلنامه علمی مطالعات فهم حدیث، ۶ (۲)، پیاپی ۱۲، صص ۳۱-۵۱.

۱. دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث از دانشگاه مازندران. masom.ghadi@yahoo.com
۲. استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران. sm.musavi55@gmail.com
۳. استاد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران. sm.rabinataj@gmail.com
- تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۲۱
۴. استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران. mt.tabari@umz.ac.ir

۱. طرح مسأله

سنت بعد از قرآن از مهم‌ترین منابع آموزه‌های دینی است و راه دست‌یابی به سنت، حدیث است. از این‌رو تدوین حدیث در دوران مختلف مورد توجه مسلمانان بوده است. محدثان در تمامی اعصار در تدوین آثار حدیثی، با ملاک‌ها و معیارهایی به‌گزینه‌ش و انتخاب روایات پرداخته‌اند. یکی از ملاک‌ها، اعتبار روایات است که در حوزه‌های کتاب‌شناسی، سندی و متنی (فقه الحدیثی) قابل بررسی است. لازم به ذکر است که اعتبار آثار از دو جنبه قابل بررسی است، یکی میزان اعتبار روایات از نگاه مؤلف و دیگری از نگاه دیگر عالمان. در این نوشتار هرگاه از اعتبار روایات سخن به میان می‌آید، مقصود از دید مؤلف آثار است، نه آن‌چه متأخران با توجه به ملاک‌هایشان معتبر می‌دانند. از سویی دیگر در این نوشتار از بین ملاک‌های اعتبارسنجی، تنها ملاک‌های متنی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

یکی از پرکارترین محدثان و ناقدان حدیث در قرن چهارم هجری شیخ صدوق است (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ۳۹۰-۳۹۴؛ طوسی، بی‌تا، ۲۳۷-۲۳۸) از او حدود ۲۰ اثر به دست ما رسیده است. مطالعه در آثار باقی‌مانده از او - به دلیل فراوانی آثار - دست‌آوردهای فراوانی در سبک نگارش و اعتبارسنجی آثار سده چهارم هجری در اختیار عالمان حوزه حدیث قرار می‌دهد.

در ارتباط انتخاب روایات با اعتبار آن‌ها نزد مؤلف، دو دیدگاه به صاحبان آثار حدیثی نسبت داده شده است. برخی بر این عقیده‌اند که انتخاب یک روایت و نقل آن به معنای اعتماد و صحت آن نزد مؤلف بوده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۳۰: ۲۴۴). به عبارتی مادامی که اصحاب و مشایخ حدیث، به مضمون حدیث یا صدور روایت از معصوم اطمینان نمی‌یافتند، از نقل آن خودداری می‌کردند (طالقانی، ۱۳۹۵ش، ۹۱)، اما در مقابل، عده‌ای بر این نظرند که بنای قدما این نبوده که آن‌چه را نقل می‌کنند، قطعی الصدور باشد، بلکه آن‌چه را بدان احتجاج و تمسک می‌کنند، باید قطعی الصدور باشد. برای مثال صاحبان کتب اربعه آن‌چه را در بخش زیادات کتابشان آورده‌اند، گاهی مورد نقد قرار دهند و رد کنند، پس صرف نقل خبر، دلیل بر قبول آن نیست. البته اگر به یقین می‌دانستند خبری مجعول است، نقل آن را جایز نمی‌دانستند، مگر در مقام رد آن (غفاری و مستفید، ۱۳۷۲ش، ۲: ۵۲-۵۳).

در مورد آثار صدوق نیز بحرانی بر این نظر است که صدوق قایل به صحت تمامی روایات موجود در آثارش بوده است، مگر در مواردی که تصریح بر عدم اعتبار آن‌ها

کرده باشد. او در این مورد می‌نویسد: «طریقه معهود صدوق و عادت معمول وی در آثار و مصنفاتش بر این بوده است که تنها روایاتی را نقل کند که قابل اعتماد باشند و حکم به صحت متن و سند آن‌ها بدهد و بر اساس آن‌ها فتوا دهد. در مواردی که روایت غیر صحیحی را نقل می‌کند علت نقل آن را نیز تذکر می‌دهد و اشکالات وارد بر سند و متن روایت را نیز متذکر می‌گردد، اگرچه در این مورد تنها در کتاب من لایحضره الفقیه تصریح کرده است، اما با تتبع در سایر آثارش دانسته می‌شود که شیوه او در تألیف سایر آثار نیز چنین بوده است» (بحرانی، بی‌تا، ۲۳: ۵۴۷).

علمای متقدم و متأخر در مورد اعتبارسنجی روایات از نگاه متقدمان و متأخران بحث کرده‌اند و در آن بین به اعتبار روایات شیخ صدوق از نگاه مؤلف و متأخران پرداخته‌اند؛ از علمایی هم‌چون شیخ مفید در تصحیح الاعتقاد، شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه، میرداماد در الرواشح السماویه، صاحب معالم در مقدمه منتقى الجمان فی احادیث صحیح و حسان و بحرانی در الحدائق الناظره می‌توان نام برد.

در بین معاصران، پژوهش‌های مختلفی در مورد آثار شیخ صدوق صورت گرفته که تعدادی از آن‌ها، از حیث اعتبار و نحوه گزینش روایات بوده است. از جمله این آثار «بررسی روش فقه الحدیثی شیخ صدوق در چینش هندسی روایات ثقلین» از ناصح، معارف و دیاری بیدگلی است که به بیان علت گزینش نقلی شاذ از روایت ثقلین توسط صدوق پرداخته شده است. برخی از این پژوهش‌ها به بیان ملاک‌های اعتبارسنجی متنی و سندی موجود در آثار صدوق به صورت موردی یا کلی، پرداخته‌اند، ملاک‌هایی مانند وثاقت راویان، اتصال سند، موافقت روایات با قرآن، سنت، عقل. در این موضوعات می‌توان «روش‌های فقه الحدیثی شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار» از کرمی، «روش ابن بابویه در نقد حدیث» از جلالی، «بررسی جایگاه اهمیت و اعتبارسنجی کتاب کمال الدین و تمام النعمه» از آزادی، «شیخ صدوق، معانی الاخبار، و سبک مؤلف در نگارش آن» از عبدالهادی عابد، «تحقیقی پیرامون کتاب من لایحضره الفقیه شیخ صدوق» از نظری، «عوامل مؤثر بر شیوه گزینش و نقل گزارش‌های تاریخی در امالی صدوق» از نویدفر و «مبانی و روش‌های فقه الحدیثی در معانی الاخبار» از معارف، اشاره کرد.

در این پژوهش‌ها به صورت موردی یا کلی در آثار صدوق مطالعاتی صورت گرفته است و ملاک‌های نقد حدیث و فقه الحدیث شیخ صدوق از بین آثار وی استخراج شده است، اما روایات موجود در آثار شیخ صدوق را از حیث اعتبار مؤلف به صورت جامع مورد بررسی قرار نداده‌اند. هنوز ابهاماتی باقی است از جمله این‌که آیا او روش نقد و

ملاک اعتبار را در گزینش تمامی روایاتش مدنظر داشته است یا خیر؟ به بیانی دیگر اعتبار روایات موجود در آثار شیخ صدوق از نگاه وی چگونه بوده است؟ آیا تنها به گزینش و نقل روایات معتبر اقدام کرده است؟ آیا اعتبار روایات در آثار مختلف صدوق متفاوت است؟ آیا او به اعتبار تمامی روایات کتاب من لایحضره الفقیه معتقد بوده است؟ اعتبارسنجی او در موضوعات مختلف روایی تفاوت داشته است؟ او در چه مواردی به نقل روایات غیر صحیح مبادرت کرده است؟

در این پژوهش قصد بر آن است تا آثار صدوق از منظر محتوای روایات و با توجه به هدف مؤلف از تألیفاتش مورد مطالعه قرار گیرد، تا گامی جدید در سبک‌شناسی آثار شیخ صدوق برداشته شود. در بررسی عملکرد صدوق، پدیده اعتبار روایات، مطرح می‌گردد. میزان ارتباط اعتبار روایات با انتخاب‌های صدوق در دو حیطه موضوعات کتاب و موضوعات روایت به صورت جدا بررسی می‌گردد و به دلیل اهمیت کتاب من لایحضره الفقیه و اقرار صدوق بر صحت روایاتش یک بخش از مقاله به اعتبار روایات این کتاب نزد صدوق می‌پردازد، در انتها نیز دلایل نقل روایات نامعتبر در آثار صدوق بیان می‌گردد.

۲. اعتبار روایات نزد صدوق با توجه به سبک نوشتاری آثار

دو دیدگاه در ارتباط با اعتبار روایات و نقل آن‌ها توسط صدوق وجود دارد، یکی دیدگاه محقق بحرانی است که تمامی منقولات صدوق را از دید وی معتبر می‌داند و نظر دیگر که مخالف این دیدگاه است. برای مطالعه دقیق‌تر این احتمالات با نگاهی نوبه مجموعه آثار شیخ صدوق، و تذکرات وی در لابلاي آثارش شواهدی بر تأیید نظر بحرانی یافت شد:

یکی روایتی است که در کتاب کمال الدین در مورد آداب نقل و نوشتن آمده است. در این نقل، فردی از یکی از اصحاب حدیث می‌خواهد تا مطلبی را که نقل کرده به خط خود برایش بنویسد، وی نیز چون نمی‌توانسته خواهش او را رد کند، به ناچار آن را نوشته است. اما تذکر می‌دهد که صحت و سقم این داستان بر عهده کسی است که آن را حکایت کرده است (صدوق، ۱۳۹۵، ش ۲: ۴۵۳).

از این تذکر این‌گونه برداشت می‌شود که افراد حکایاتی را که در صحت آن شک داشتند، با وجود نقل کردن، از نوشتن آن اجتناب می‌کردند. گویا نوشتن حدیث به معنای قبول اجمالی صحت حدیث بوده است، مگر در موارد اندکی که بعد از نوشتن

آن، به عدم صحت نقل خود یا شک در صحت آن تذکر می‌دادند.

دیگری اجتناب صدوق از نقل روایات پاره‌ای از احادیث المنتخبات سعد بن عبدالله و نوادر الحکمه اثر محمد بن احمد بن یحیی است (ر.ک: طوسی، بی‌تا، ۲۱۶-۲۱۵: ش ۳۱۶؛ ۴۰۷، ش ۶۲۱) که می‌تواند شاهدی بر صحت این دیدگاه باشد.

با وجود این شواهد، دیدگاه شیخ بحرانی از جهات مختلف به شرح ذیل قابل نقد است:

الف. صدوق در غیر از کتاب من لایحضره الفقیه (ر.ک: صدوق، ۱۴۱۳ق، ۱: ۳-۴) تصریحی بر صحت تمامی روایاتش نداشته است و سبک آن نوشتار نیز اقتضای صحت تمام روایات نزد مؤلف را ندارد. از طرفی بسیاری از آثار غیر فقهی صدوق، با سبک موضوعی تألیف شده‌اند، از جمله کتاب الخصال، علل الشرایع و معانی الاخبار. اگرچه صدوق در مواضعی بر صحت و سقم برخی روایات موجود در آن‌ها، تصریح کرده است، اما به نظر می‌رسد مقتضای این سبک نوشتار، گردآوری احادیث بدون تأکید بر صحت و سقم روایات است. در نتیجه سکوت وی در این آثار، دلیل بر صحت روایت نمی‌تواند باشد.

ب. هم‌چنین برخی از روایات فقهی مذکور آثار غیر فقهی صدوق، مستند فتوای او در کتاب من لایحضره الفقیه قرار نگرفته‌اند. برای نمونه روایت نماز خواندن حضرت رسول (ص) با نعلین را در کتاب علل الشرایع آورده است (صدوق، ۱۳۸۵ش، ۲: ۳۳۶) و هیچ تذکری بر عدم صحت آن نمی‌دهد، اما در کتاب فقهی خود بر اساس آن فتوا نمی‌دهد (برای نمونه بیشتر ر.ک: همان، ۵۲۴). این مطلب نشان از عدم صحت این روایات نزد صدوق دارد.

ج. دلیل دیگر وجود اخباری است که با اعتقادات صدوق هماهنگی ندارد. برای نمونه او در کتاب اعتقادات الامامیه‌اش تصریح می‌کند که قرآن بی‌کم و کاست همین قرآنی است که در ید مسلمین است (همو، ۱۴۱۴ق، ۸۴، ۸۶) اما وی در ثواب الاعمال اخباری را نقل می‌کند که صراحت بر تحریف قرآن دارد (همو، ۱۴۰۶ق، ۱۱۰؛ ۱۳۶۲ش، ۲: ۳۵۸). یا در نمونه دیگر، صدوق در علل الشرایع این روایت را می‌آورد که مرد نمی‌تواند با دوزن سیده ازدواج کند (همو، ۱۳۸۵ش، ۲: ۵۹۰)، اما او این حدیث را در کتاب من لایحضره الفقیه نیآورده است، معنایش این است که بر این روایت فتوا نداده است. صدوق در سایر کتاب‌های خود هیچ‌گاه اظهار اعتقاد به این اخبار نکرده است، بلکه آن‌ها را برای پژوهندگان روایت کرده و میزان و ملاک صحت و سقم آن‌ها را به عهده خواننده نهاده است. برای نمونه در مورد اثبات علم غیب برای پیشوایان، روایاتی را نقل

می‌کند که مخالف قرآن‌اند و دلالت بر غلو می‌کنند (همو، ۱۳۶۲ش، ۱: ۲۰-۲۱). البته لازم به ذکر است، صدوق در این آثار بر صحت برخی روایات به صورت ضمنی اشاره کرده است برای نمونه وقتی برای یک روایت اسناد مختلف را نقل می‌کند، یعنی به صورت ضمنی بر صحت آن تأکید داشته است. روایاتی مانند عدم خالی بودن زمین از حجت خدا در کتاب علل الشرایع (همو، ۱۳۸۵ش، ۱: ۱۹۵-۲۰۱) و روایات تعداد ائمه (ع) در کتاب الخصال (همو، ۱۳۶۲ش، ۴۶۶-۴۸۰) از این نوع هستند. هم‌چنین در مواقعی که صدوق بعد از نقل یک روایت، روایاتی را به عنوان مؤید و تصدیق روایت اول می‌آورد (ر.ک: همو، ۱۳۹۸ق، ۱۲۱-۱۲۷، ۱۵۷) حکایت از اطمینان نسبی روایت مزبور نزد صدوق دارد. با این وجود باید گفت، اگرچه صدوق در صحت برخی روایات موجود در سایر آثارش نیز، اظهار نظر می‌کند، اما این به معنای صحت روایاتی نیست که صدوق مورد صحت و سقم آن‌ها سکوت کرده است. غفاری نیز بر این نظر است که صدوق در غیر از کتاب من لایحضره الفقیه، ضامن صحت تمام مرویاتش نشده است (صدوق، ۱۳۹۵ش، ۱: ۲۲۴) و می‌توان گفت در مابقی آثارش، اخبار صحیح و مخلوط از درست و نادرست هست و مؤلف تضمین صحت هرچه در آن آمده را نکرده است (غفاری و مستفید، ۱۳۷۲ش، ۳۱۱).

حال اگر با ادله گروهی که بر این باورند که قدما وقتی روایتی را ذکر می‌کردند، به آن آموزه دینی و روایت اعتقاد داشتند و آن روایت را بعد از طی مراحل اعتبارسنجی کتاب و راوی و محتوا قبول می‌کردند توجه کنیم، باید گفت در روایات عملی و اعتقادی این‌گونه رفتار می‌کردند، اما در روایاتی که جنبه تاریخی و فقهی در حوزه مستحباب و مکروهات و ثواب و عقاب اعمال و ... داشتند، چنین ملاحظاتی را با این شدت لحاظ نمی‌کردند. مگر آن‌که در آن حوزه‌ها نیز به جعلی بودن روایتی اطمینان می‌یافتند که دیگر خود را مجاز به نقل آن‌ها نمی‌دانستند، حال اگر به دلایلی که خواهد آمد از روایات غیر صحیح نقل می‌کردند، بر عدم صحت آن تذکر می‌دادند.

۳. اعتبار روایات موجود در کتاب من لایحضره الفقیه

با توجه به مقدمه صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه باید گفت روایات این کتاب نزد مؤلف صحیح و مورد اعتبار بوده است. صدوق تذکر می‌دهد که قصد او از تألیف این کتاب ذکر روایاتی است که به آن‌ها فتوا می‌دهد، آن‌ها را صحیح می‌شمرد و حجت بین خود و خدا می‌داند. روایاتی که آن‌ها را از کتب مشهوره و قابل اعتماد استخراج

کرده است (ر.ک: صدوق، ۱۴۱۳ق، ۱: ۴-۳). حال باید دانست که آیا این ادعا تمامی روایات موجود در این کتاب را دربرمی‌گیرد؟

۱-۳. اعتبار روایات معلق و مرسل صدوق

در تعداد قابل توجهی از روایات موجود در این کتاب، عارضه افتادگی و ارسال در سند وجود دارد. تعدادی از این روایات، معلق‌اند یعنی نام راوی یا راویانی از ابتدای سند حذف شده است. اگرچه شیخ صدوق با ذکر طریق در المشیخه، برخی از روایات را از ارسال خارج کرده است، اما برای تعدادی از راویان، طریقی در مشیخه ذکر نشده است. در برخی از اسناد نیز، شاهد افتادگی راویان از میانه سند با واژه رفع (برای نمونه ر.ک: صدوق، ۱۴۱۳ق، ۳: ۳۷، ۴۳۷) و یا با الفاظ مبهمی هم‌چون «الرجل»، «بعض اصحابنا» و ... در میانه سند هستیم (ر.ک: همان، ۲: ۳۹۳، ۳: ۲۱۷، ۴: ۵۱، ۱۳۵).

در برخی از احادیث نیز تمام سند حذف شده است و شیخ به نام امام در نقل روایت بسنده کرده است (برای نمونه ر.ک: صدوق، ۱۴۱۳ق، ۱: ۶، ۹، ۱۰، ۳۳). در روایات تعلیقی کتاب من لایحضره الفقیه گفته‌اند، نیازی به ذکر طریق بین صدوق و آن کتاب‌ها نبوده و اگر این طریق‌ها را ذکر کرده، تبرعاً و تبرکاً بوده است و بر همین اساس در بعضی موارد طریق خودش را به بعضی از این کتاب‌ها یاد نکرده است، یا طریقی که دارای ضعف بوده، ذکر کرده است، زیرا هدف او این نبوده که انتساب این کتاب‌ها را به نویسندگانشان ثابت کند، به همین دلیل اعتنایی به صحت و ضعف این طرق نداشته است، زیرا وقتی که انتساب کتاب به نویسنده‌اش در بین علما مشهور و معروف باشد، نیازی به ذکر طریق صحیح نیست (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ۱: ۱۴؛ سبحانی، ۱۴۱۴ق، ۳۸۵). این سخن با توجه به مقدمه صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه که به استخراج احادیث از کتب مشهور تصریح کرده است، صحیح خواهد بود، اما به نظر کامل نمی‌رسد، چون نام راوی اول در اسناد کتاب من لایحضره الفقیه در احادیثی که در آن‌ها تعلیق صورت گرفته است، همواره نویسندگان کتب حدیثی نبوده‌اند.

اگرچه در برخی از این روایات، راویان حذف شده، طریق صدوق در دست‌یابی به کتاب روایی هستند. یعنی او با نام مؤلف کتابی که روایت را از آن اخذ کرده، شروع کرده است، شواهدی مانند اشتراک مشیخه صدوق با طرق مذکور در کتب فهرست طوسی و نجاشی، می‌تواند ناظر بر این ادعا باشد، یعنی صدوق آن روایت را از کتاب

راوی مورد نظر، اخذ کرده است.^۱ اما در برخی از مواضع نیز، شیخ صدوق راویانی را از ابتدای سند حذف کرده، اما سند را معلق به نام صاحب کتاب نکرده است. شاهد این ادعا نیز نام راویانی در ابتدای اسناد است که در کتب فهرست هیچ کتابی به آن‌ها نسبت داده نشده است.^۲

از طرفی برخی از طرق موجود در مشیخه، ناظر بر روایتی خاص هستند، مانند «بیان الطريق إلى جاء نفر من اليهود إلى رسول الله (ص)» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴: ۴۲۶)، «بیان الطريق إلى أسماء بنت عمیس فی خبر ردّ الشمس علی أمير المؤمنين (ع)» (همان، ۴۳۸)، «بیان الطريق إلى جویریة بن مسهر فی ردّ الشمس علی أمير المؤمنين (ع)» (همان، ۴۳۹)، «بیان الطريق إلى ما کان فیہ من حدیث سلیمان بن داود (ع) فی معنی آیه» (همان)، «بیان الطريق إلى خبر بلال و ثواب المؤذنین» (همان، ۴۵۷). هم چنین برای برخی از راویانی که در ابتدای اسناد صدوق قرار گرفته‌اند، در هیچ یک از کتب فهرست، کتابی به آن‌ها نسبت داده نشده است (برای نمونه ر.ک: همان، ۱: ۴۷۵، ۲: ۱۷۵، ۴: ۱۸۴، ۴: ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۹۱، ۵۲۰).

در مورد علت اعتماد صدوق بر روایات مرفوع و مرسل، باید گفت صحت این روایات، حداقل در کتاب من لایحضره الفقیه، توسط ملاک‌های غیر سندی برای مؤلف محرز گشته‌اند. در سایر آثار نیز دو وجه قابل تصور است: اول این که او این روایات را به عنوان شاهد روایات صحیح، پذیرفته است؛ وجه دوم این که صدوق به صحت روایات موجود در سایر آثارش تصریح نکرده است، بنابراین خود را مجاز به نقل این روایات دانسته است.

در علت ذکر روایات بی سند توسط صدوق نیز، نظرات متفاوتی وجود دارد، برخی گفته‌اند در مواردی صدوق چون روایت را در منبع خود مرسل یافته است و از طرفی صاحب کتاب برایش اعتبار داشته است، در کتاب خود نیز به صورت مرسل آن‌ها را ذکر کرده است (غروی نائینی و جاویدانی، ۱۳۸۴ش، ۱۰۸). در برخی از پژوهش‌ها، با مقایسه مرسلات صدوق با سایر کتب حدیثی، به این نتیجه رسیده‌اند که ۷۰ درصد

۱. برای نمونه وجود راویانی مانند جهیم بن ابی جهم (نجاشی، ۱۴۳۹ق، ۱۳۱؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴: ۴۵۸)، حکم بن حکیم ابوخالد صیرفی (نجاشی، ۱۴۳۹ق، ۱۳۷؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴: ۴۲۸)، عمر بن یزید (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴: ۴۲۵؛ طوسی، بی تا، ۳۲۴)، محمد بن قیس البجلی (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴: ۴۸۶؛ طوسی، بی تا، ۳۲۳)، نصر بن سوید (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴: ۴۹۵، ۴۹۶؛ طوسی، بی تا، ۴۸۱) در ابتدای اسناد کتاب من لایحضره الفقیه می‌تواند بیانگر اخذ روایت از کتاب این راویان باشد.

۲. برای نمونه می‌توان از حمّاد النواء (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۲: ۳۳۴)، ادیس بن هلال (همان، ۲: ۱۱۶)، علی بن بجیل (همان، ۱: ۲۷۱) و اسماعیل بن عیسی (همان، ۴: ۴۴۸) یاد کرد.

روایات صدوق که در کتاب من لایحضره الفقیه به صورت مرسل نقل شده‌اند، در سایر منابع نیز به شکل مرسل نقل شده‌اند (حسینی، ۱۳۸۳ش، ۱۱۸). این سخن پیش فرض چنین احتمالی در مرسل آوردن روایات صدوق را تقویت می‌کند.

دلیل اطمینان‌آوری وجود ندارد که صدوق این روایات را به صورت مرسل یافته باشد و بر مسلات اعتماد کرده باشد. از آن‌جا که بسیاری از منابع حدیثی متقدم از بین رفته است، نبود اسناد روایات مرسل در کتاب‌های موجود، دلیل بر نبودن اسناد این روایات نزد صدوق نبوده است. احتمال قوی‌تر در مورد مسلات کتاب من لایحضره الفقیه این است که او این روایات را با سند یافته است، اما به دلایلی به صورت مرسل نقل کرده است. در علت این‌گونه نقل‌ها می‌توان گفت او در بیشتر موارد، این روایات مرسل را به عنوان شاهد و تأییدکننده روایات دیگر یا ترجیح یکی از طرفین تعارض این‌گونه نقل می‌کند. پس می‌توان گفت بسیاری از این روایات دارای سند بوده‌اند و صدوق چون این‌ها را به عنوان شاهد آورده است، به دلیل اختصار یا هر دلیل دیگر سندشان را حذف کرده است.

با وجود تمامی تفصیلات، برخی بین روایات مرسل موجود در کتاب من لایحضره الفقیه تفکیک قایل شده و گفته‌اند: هر جایی که صدوق از صیغه جزم برای نقل روایت استفاده کرده است، به صحت روایت اطمینان داشته و صیغه غیر جزم نشان‌گر عدم اعتماد صدوق بر صحت روایت بوده است (میرداماد، ۱۴۲۴ق، ۱۷۴). اما به نظر می‌رسد، سخن صدوق در مقدمه، تمامی انواع احادیث روایت شده در کتاب را در برگیرد، وجهی و دلیلی برای این تفکیک در دست نیست، به عبارتی تمامی روایات این کتاب نزد صدوق حجت بوده است، حال چه با صیغه جزم آمده باشد یا غیر آن، چه مسند باشد و چه مرسل؛ مگر آن‌که در مواردی، خودش تصریح به رد آن کرده باشد.

۳-۲. اعتبار روایات ابواب نوادر کتاب من لایحضره الفقیه

از مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه این‌گونه برداشت می‌گردد که شیخ صدوق قایل به صحت تمامی روایات موجود در این کتاب است، اما با توجه به تفکیک تعدادی از روایات هر باب و قرار دادن آن‌ها تحت عنوان ابواب نوادر، ضعیف دانستن این روایات توسط شیخ صدوق برداشت گردد. همان‌گونه که شیخ مفید وجود روایت در ابواب نوادر را دلیلی بر رد روایت و عمل نکردن به آن می‌داند. شیخ مفید بر این عقیده است که «و النوادر هی التی لا عمل علیها» (مفید، ۱۴۱۴ق، ب، ۵) از سخنان وی این‌گونه برداشت

می‌گردد که روایات ابواب نوادر، روایات شاذی هستند که متن آن‌ها در هیچ‌یک از اصول مصنفه یافت نمی‌گردد (غفاری، ۱۳۶۹، ش، ۴۴). روایت شاذ روایتی است که یک نفر ثقه آن را نقل کرده باشد و مخالف حدیثی باشد که جماعتی آن را نقل کرده‌اند و فقط یک سند داشته باشد (بهیجانی، بی‌تا، ۳۴؛ غفاری، ۱۳۶۹، ش، ۴۵).

به نظر می‌رسد شیخ صدوق از جداسازی روایات و قرار دادن آن‌ها در ابواب نوادر انگیزه دیگری غیر از آن‌چه مدنظر شیخ مفید بوده دنبال کرده است. همان‌گونه که برخی احادیث موجود در ابواب نوادر را مشتمل بر احادیث متفرقی دانسته‌اند که مناسب ابواب پیشین بوده، اما به دلیل برخی تفاوت در موضوع روایت، قابل درج در میان ابواب قبل نبوده است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ق، ۱؛ ۴۲؛ مجلسی، ۱۴۰۶، ق، ۱؛ ۱۵۴). هم‌چنین گفته‌اند بایستی در صحت روایات موجود در «ابواب نوادر» و «باب نادر» تفکیک قایل شد. اگرچه گنجانیدن روایات در «باب نادر»، نشان از عدم عمل به آن روایات است، اما منظور از ابواب نوادر روایاتی است که به دلیل قلت تعداد آن‌ها تحت عنوان بابی مستقل قرار نگرفته‌اند. پس عدم صحت روایات موجود در این ابواب از آن‌ها برداشت نمی‌گردد. این ابواب در حقیقت، نوعی مستدرکات هر باب محسوب می‌گردند. حتی در مورد شیخ صدوق می‌توان این ادعا را کرد که او روایات نفیس خود را که بر عمل به آن تأکید داشته است، در این ابواب گنجانده است. یعنی نوادر را جمع نادره به معنای نفیس گرفته است، نه نادر به معنای شاذ (شوشتری، ۱۴۱۰، ق، ۱۲: ۳۷۳-۳۷۵). برای نمونه در مورد روایت عدم نقصان تعداد روزهای ماه رمضان، با وجود آن‌که آن را در ابواب نوادر گنجانده است، اما عدم فتوا بر اساس آن را از عواملان به تقیه می‌داند (صدوق، ۱۴۱۳، ق، ۲: ۱۷۱).

برخی نیز گفته‌اند: وقتی مؤلف کتاب، در بیشتر مواقع برای بیان روایت، از طریق (سند) خاصی استفاده کرده است، در مواقعی که به غیر از طریق مزبور روایاتی نقل کند آن را تحت عنوان نوادر یا کتاب نوادر می‌آورد (کنی، ۱۳۷۹، ش، ۲۳۴). با توجه به اسناد موجود در ابواب نوادر در آثار صدوق، چنین احتمالی وجهی ندارد، زیرا برخی از اسناد باب نوادر در ابواب دیگر تکرار شده و سبک صدوق در تألیف آثار استفاده از یک منبع نبوده است تا اسناد روایاتش نیز یکسان باشد، بلکه از کتب و روایات راویان کوفی، قمی، بغدادی، خراسانی و ... در آثارش به صورت پراکنده روایت نقل کرده است. به نظر می‌رسد بهترین احتمال برای علت قرار دادن روایت در ابواب نوادر، به موضوعات پراکنده روایات برگردد که صدوق نتوانسته است آن‌ها را در ابواب پیشین بگنجانند. اگرچه

در اصل موضوع با عنوان کتابی به عنوان تیتیری برای فصول کتاب، که باب نوادر در آن گنجانده شده همسانی وجود دارد، اما در موضوعات جزئی آن کتاب داخل نبوده است، برای نمونه باب نوادر کتاب الصلاة. اما در مورد اعتبار روایات باب نوادر نمی‌توان آن‌ها را مترادف با شاذ در نظر گرفت، شاذ روایتی است که مخالف یک روایت مشهوری باشد، در حالی که تمامی روایات ابواب نوادر متعارض ندارد؛ اگر این اشکال وارد شود که منظور از شاذ در کلام شیخ مفید، شاذ اصطلاحی نیست بلکه روایات غیر قابل عمل است، با توجه به اطلاعات موجود، این ادعا نه قابل قبول است و نه قابل رد، بلکه به عنوان یک احتمال تک تک روایات این ابواب از نظر صحت و عمل فقها باید بررسی شوند که این امر نیازمند پژوهشی مستقل است.

۴. اعتبار روایات نزد صدوق با توجه به گونه‌های مختلف آن

میزان اعتبار روایات نزد صدوق، در هریک از موضوعات زیر متفاوت بوده است:

۴-۱. اعتبار روایات طبی نزد شیخ صدوق

شیخ صدوق روایات طبی را دارای انواعی معرفی می‌کند: دسته‌ای از آن‌ها، به دلیل سهو راوی دارای اشتباهاتی است که معتبر و قابل عمل نیستند، دسته‌ای دیگر نیز با وجود صحت صدور، قابل عمل برای همه نیست، زیرا برخی از روایات طبی با توجه به طبیعت فرد مراجعه کننده و فارغ از محیط زندگی او صادر شده است، این روایات تنها برای کسانی قابل عمل است که طبع یکسان با راوی -از معصوم (ع) را دارند، زیرا در مواقعی با طبع مخالف، نه تنها سبب شفا نخواهد شد، بلکه احتمال اثر عکس وجود دارد. دسته‌ی دیگری از روایات نیز، کامل نقل نشده است، برای نمونه روایتی که عسل را شفا برای هر دردی می‌داند، با وجود این که صحیح است اما تنها در دردهایی شفا هست که در نتیجه سرما حاصل شده باشد، یا شفابخشی بادمجان برای فصل رطب و برای کسی که خرما می‌خورد شفا هست، نه برای همه (صدوق، ۱۴۱۴ق، ۱۱۵). شیخ مفید نیز در تایید و شرح سخنان صدوق گفته است امراض و بیماری‌ها و شفا و داروها با توجه به طبع آدمی، عادات غذایی و محیط زندگی افراد متفاوت است (مفید، ۱۴۱۴ق، ۱۴۴-۱۴۵). با این وجود، شیخ صدوق، صحت صدور در روایات طبی را ملازم با عمل به آن نمی‌داند.

۲-۴. اعتبار روایات تاریخی نزد صدوق

ادله اثبات امامت و معجزات ائمه (ع) و تمامی موضوعاتی که صدوق برای آن‌ها به نقل تاریخ و حکایات می‌پردازد، توسط روایات صحیح اثبات شده است. صدوق در آثارش نظر به نقل این حکایات داشته است، نه آن‌که همه را صحیح بداند (غفاری و مستفید، ۱۳۷۲ش، ۶۹۱).

از طرفی برخی از نقل‌های تاریخی موجود در آثار صدوق، دارای تعارضاتی فاحش هستند، اما صدوق بی‌توجه به برخی اختلافات و مطالب ناصحیح موجود در این نقل‌ها، آن‌ها را در کتاب خود ثبت و ضبط کرده است، مانند نقل‌هایی که در مورد اثبات وفات امام موسی کاظم (ع) و عدم زنده بودن او در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) می‌آورد (ر.ک: صدوق، ۱۳۷۸ق، ۱: ۹۵-۱۰۸). در علت این امر باید گفت: چون مضمون مشترک در این روایات مقصود صدوق را برآورده کرده است، او به وسیله این روایات، به رد ادله واقفه مبنی بر زنده بودن امام کاظم (ع) دست یافته است. بنابراین عدم صحت جزئیات مطرح شده در این روایات، مانعی در نقل آن‌ها توسط صدوق نبوده است. بنابراین می‌توان گفت صدوق به صحت تمامی نقل‌های تاریخی موجود در کتابش نظر نداشته است.

در وجود روایات و اخبار ناصحیح در کتاب کمال الدین هم گفته‌اند: «در ضمن احادیث کتاب مضامین ضعیف و تواریخ غیر منضبط یا خلاف تواریخ متداوله کم و بیش وجود دارد... بسیاری از چنین اخباری را شیخ صدوق به حساب استشهاد و استدلال به مضامین مشترکه آن‌ها که متحد با اخبار معتبر دیگر هستند، ذکر کرده است... روش شیخ در این کتاب این است که بابی را عنوان می‌کند و هدف آن باب را عنوان باب قرار می‌دهد و هر چه اخبار در زیر این عنوان درج می‌کند، به حساب استفاده برای اثبات این عنوان است و اگر در ضمن خبر مطالب دیگری نقل شده مورد نظر نیست. در صورتی که یک خبر صحیح و قابل اعتماد برای اثبات عنوان وجود داشته باشد، ذکر باقی اخبار جنبه تأیید دارد و به علاوه اخبار بسیار نسبت به مضمون مشترک یک‌دیگر را تأیید می‌کنند و در آن مضمون مشترک به حد قطع و تواتر می‌رسند. گو این‌که در هر کدام مضامین مخصوص یا غیر صحیح هم وجود داشته باشد» (کمره‌ای، ۱۳۷۷ش، ۷۰). صدوق برای اثبات عقاید شیعه، علاوه بر روایات، به نقل حکایات تاریخی مورد قبول معاندان نیز می‌پردازد. او برای نقض ادله مخالفان در رد طول عمر حضرت قائم (ع)، به حکایاتی در طول عمر شداد بن عاد بن ارم (صدوق، ۱۳۹۵ق، ۲: ۵۵۱، ۵۵۲)، حبابه

والبیه (همان، ۵۳۷-۵۳۵)، حدیث خضر (همان، ۳۹۲)، غیبت طولانی و طول عمر دجال (همان، ۵۲۹-۵۳۲)، سربانک پادشاه هند (همان، ۶۴۳) تمسک می‌کند. هم‌چنین در امر وقوع غیبت در گذشتگان، حکایتی مانند بوذاسف و بلوهر (همان، ۵۷۷-۶۳۸) را نقل می‌کند. او در انتهای نقل‌های خود تصریح می‌کند که نقلیات مذکور و سایر اخبار معمران، مبنای اعتقاد صدوق نبوده است، اما صدوق آن‌ها را نقل کرده است، تا بگوید وقتی طول عمر و غیبت در حکایات مذکور از جانب معاندان پذیرفته شده است، چرا در روایات صحیح رسیده از حضرت رسول (ص) اشکال می‌گیرند و امر غیبت و طول عمر حضرت حجت (ع) را دلیلی بر انکار غیبت می‌دانند؟ (همان، ۵۳۶-۵۳۸) در حقیقت این اخبار را، برای استشهاد و استدلال آورده است زیرا مضامین آن‌ها تأییدکننده روایات صحیح نزد صدوق بوده است. در این موارد نیز، نقل‌های تاریخی صدوق دلیل بر صحت اصل واقعه و یا صحت جزئیات آن نزد مؤلف، نبوده است.

۳-۴. اعتبار روایات اعتقادی نزد صدوق

در مورد اعتبارسنجی روایات اعتقادی نزد صدوق گفته‌اند: شیخ در اعتبارسنجی احادیث کلامی، به محتوای همگام با اعتقادات شیعه اعتماد می‌نمود؛ حتی به روایت شاذ و روایاتی که در سندش ضعفی مانند انقطاع سند، راوی سنی، راوی ضعیف و ناشناخته بود. به همین دلیل بسیاری از انتقادات شیخ مفید بر محمد بن بابویه در اعتقادات الامامیه به دلیل شاذ بودن روایت است (حسین‌پوری، ۱۳۹۳ش، ۱۰۰-۱۰۲)؛ این سخن قابل‌خنده است، زیرا به نظر می‌رسد، وقتی محدثی خود را ملزم می‌دارد که در کتاب فقهی خود، با اعتبارسنجی دقیق، تنها روایات صحیح را در رساله عملیه خود نقل کند، به طور قطع در ارزیابی اعتقادات، سخت‌گیری‌های شدیدتری مبذول می‌دارد.

با این وجود باید گفت، او در کتاب‌های التوحید و اعتقادات الامامیه به بیان روایاتی می‌پردازد که به صحت آن‌ها اعتقاد داشته است، در این صورت اعتبارسنجی این روایات، چیزی کمتر از روایات فقهی نبایستی باشد. البته لازم به ذکر است که در این آثار، روایاتی غیراعتقادی به عنوان قرینه و شاهد یافت می‌گردد که به دلیل خروج از موضوع عقیدتی، در آن‌ها اصل دقت در صحت روایات لحاظ نشده است (برای نمونه ر.ک: صدوق، ۱۳۹۸ق، ۲۷۵-۲۸۲).

۴-۴. اعتبار روایات تفسیری نزد صدوق

محمد بن بابویه در روایات تفسیری، با وجود راویان غیر امامی و ناشناخته و سنی مذهب، هیچ‌گاه متعرض ضعف سند نشده است. این مطلب نشان می‌دهد که او این روایات ضعیف را در حیطه تفسیر پذیرفته است، در غیر این صورت مانند موارد مشابه، به ضعف سند، اشاره می‌کرد. البته وقتی صدوق در مباحث فقهی، برخی روایات ضعفا را بنا به قرآینی پذیرفته است، پس در روایات تفسیری، به طریق اولی می‌پذیرد. هم‌چنین نمی‌توان این ادعا را پذیرفت که صدوق روایات ضعفا را برای تأیید آورده، نه یک دلیل مستقل در تفسیر آیه؛ زیرا از طرفی، صدوق، در این مورد چیزی نگفته و از طرفی دیگر در برخی موارد، ذیل یک موضوع تنها یک یا دو مورد روایت آورده، که گاهی هر دو یا یکی ضعیف است، پس خود یک دلیل مستقل است نه تأییدی (همان، ۹۸-۹۹).

۴-۵. اعتبار روایات اخلاقی و بیان فضائل نزد صدوق

غالب موضوعات کتاب الخصال و الامالی، اخلاقی و بیان فضایل ائمه (ع) است. مطالب اخلاقی از نظر عقل سنجیده می‌شود و صحت و فساد آن به کمک عقل تمیز داده می‌شود. اخبار فضائل نیز از زبان مخالفان، مقرون به قرینه قطعیه است، آن‌قدرها محتاج به تنقیح و تصحیح اسناد خبر نیست، بلکه صحت و متانت متن، ضعف سند را جبران می‌کند. از این رو شاهد حضور فراوان راویان ضعیف و عامی در این آثار هستیم. اسناد این کتاب اگرچه از نظر فن حدیث و بیان کثرت اساتید و طرق روایت مؤلف مورد اهمیت است؛ ولی از نظر انتقاد و تصحیح اخبار مذکور در آن، آن‌قدر مورد اهمیت نیست (کمره‌ای، ۱۳۷۷ق، ۱: ۱۴؛ صدوق، ۱۳۷۶ش، ۹). غفاری نیز در مورد اعتبار روایات کتاب ثواب الاعمال گفته است: «اعتبار سند و عدم آن در این گونه کتب که موضوعش اخلاق و آداب است چندان مؤثر نیست و همین قدر که انسان علم به مجعول بودن «یعنی ساختگی بودن» حدیثی نداشته باشد عمل به آن جایز است و اگر از هر راه وثوق به صدور خبری از امام (ع) علم پیدا کند برای او حجت خواهد بود، و صحت و سقم سند در امثال این گونه موضوعات چندان مدخلیت نخواهد داشت» (غفاری بی‌تا، ۳).

۵. دلایل صدوق بر نقل روایات غیر معتبر

در مواردی صدوق بر عدم صحت روایتی که نقل کرده است، تصریح می‌کند. در علت نقل این روایات، دلایلی را مطرح می‌کند:

۱-۵. قوت سند

صدوق بعد از نقل روایتی در مورد احکام «ام ولد» به معنای کنیزی است که از صاحبش دارای اولاد شود (غفاری، ۱۳۶۷ش، ۶: ۲۵۸) می‌گوید: «این خبر، همین‌گونه آمده است و من آن را به علت قوت اسنادش در این جا آوردم و اصل نزد ما این است که چون یکی از والدین آزاد باشد، فرزند آزاد است و گاهی مطلبی از ناحیه امام با لفظ اخبار صادر می‌شود، که معنی آن انکار و حکایت از قایلین آن است» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴: ۳۴۰-۳۴۱)، البته با جمله انتهایی احتمال صحت این روایت را نیز بعید نمی‌داند.

۲-۵. قاعده تسامح در ادله سنن

روش قدما و متأخران بر این بوده و هست که نگاهشان به روایات با توجه به موضوع احادیث متفاوت باشد. بارزترین نمود آن، در روایات استحبابی است، که از آن به قاعده تسامح در ادله سنن یاد می‌شود و نتیجه آن، قبول روایات «من بلغ» شده است (برای نمونه ر.ک: برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۵؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۸۷؛ صدوق، ۱۴۰۶ق، ۱۳۲؛ شهیدثانی، ۱۴۰۸ق، ۹۴). اصل ادعا بر این است که اگر روایت ضعیفی که جامع شرایط حجیت خبر واحد نیست و صلاحیت اثبات وجوب و حرمت را ندارد، بر استحباب کاری یا کراهت آن دلالت داشته باشد و احتمال حرمت و وجوب نیز در بین نباشد، امر دائر بین استحباب و اباحه یا کراهت و اباحه باشد، به صرف ورود چنین روایتی، می‌توان به استحباب و کراهت آن فعل حکم کرد (ربانی، ۱۳۸۹ش، ۲۵۲).

صدوق روایتی از امام صادق (ع) با این مضمون نقل می‌کند که در ماه رمضان نمازی بیشتر از سایر ماه‌ها نیست، که اگر بود حضرت رسول (ص) شایسته‌تر در عمل به آن می‌بود. او در ادامه به روایت معارض آن اشاره می‌کند، روایتی که به بیان نماز اضافه در ماه رمضان سفارش می‌کند. صدوق با این که تصریح می‌کند که این روایت از دو فرد واقفی نقل شده است، اما در علت نقل این روایت می‌گوید: «من این خبر را با آن که از آن عدول کرده‌ام و عمل کردن به آن را واگذاشته‌ام. از آن رو در این باب آورده‌ام که مخاطب این کتاب بداند که آن چگونه روایت می‌شود و چه کسی آن را روایت کرده و برای آن که اعتقاد من را درباره آن بدانند، من مانعی برای عمل به آن نمی‌بینم» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۲: ۱۳۷-۱۳۹) به عبارتی، عدم اشکال در عمل به عبادات منقول در این روایت را، علت نقل آن عنوان می‌کند.

بسیاری از روایات ثواب قراءات سوره‌های قرآن نیز با وجود این که از حسن بن

ابی حمزه بطائنی روایت شده (همو، بی تا، ۲۴۰)، اما صدوق آن‌ها را در ثواب الاعمال آورده است. این امر را می‌توان نشأت گرفته از پذیرش قاعده تسامح در ادله سنن و اخبار من بلغ دانست.

۳-۵. مناسبت با موضوع کتاب و ابواب آن

ابواب کتاب الخصال بر اساس تعداد خصلت‌ها و ویژگی‌های مطرح شده در روایات، تنظیم شده است، برای نمونه صدوق در باب اول، روایاتی را گرد آورده است که به ذکر یک خصلت خاص می‌پردازد و در آن عدد واحد آمده است. این امر سبب شده است تا برخی روایات غیر صحیح و مخالف فتوای خود را به دلیل مناسبت با ابواب کتاب ذکر کند، در برخی موارد به این مطلب نیز تذکر داده است. هم‌چنین بعد از نقل روایتی که اصحاب عقبه را دوازده تن برمی‌شمرد، صدوق تذکر می‌دهد که صحیح در نزد ما چهارده نفر است. این خبر را چون حاوی عدد دوازده بوده است، در کتاب الخصال نقل کرده است (همان، ۳۹۸؛ برای نمونه‌های بیشتر ر.ک: همان، ۹۴، ۱۷۵).

این وجه در کتاب علل الشرایع نیز سبب ورود روایاتی در این کتاب شده است که از نظر مؤلف معتبر نبوده‌اند. صدوق از این روایات به دلیل هماهنگی با عنوان باب، یاد کرده است. برای نمونه در باب علت نام‌گذاری علی (ع) به ابوتراب روایتی را نقل می‌کند، اما بی‌درنگ از عدم اعتقاد خود به روایت سخن می‌گوید (ر.ک: همو، ۱۳۸۵ش، ۱: ۱۵۶).

هم‌چنین صدوق بعد از نقل روایتی در مورد جواز ورود به قبر با موزه (چکمه و کنفش)، می‌گوید: در هیچ خبری غیر از این خبر ندیدم که دخول در قبر با موزه را اجازه داده باشد، من این خبر را به خاطر علتی که در آن ذکر شده است، آوردم (همان، ۳۰۵). صدوق به صورت ضمنی گفته است: نقل من دلیل بر صحیح دانستن این روایات نیست.

در کتاب معانی الاخبار به ذکر روایاتی می‌پردازد که در آن واژه، عبارت یا عباراتی در روایات را معنا می‌کند، به همین دلیل احتمال دارد روایاتی را ذکر کند که محتوای آن‌ها را معتبر نداند. در برخی از مواقع به عدم اعتبار محتوای روایت تذکر می‌دهد؛ برای نمونه بعد از نقل روایتی که از قبر حضرت زهرا (س) بین منبر و قبر رسول (ص) خبر می‌دهد (همو، ۱۴۰۳ق، ۲۶۷)، می‌گوید: «این حدیث چنین روایت گردیده، و من هم بدین جهت آن را نقل کردم که ذکر معنی جمله، در آن بود، ولی عقیده من در جایگاه

قبر حضرت فاطمه (س)، روایتی صحیح است که پدرم رحمه الله برایم بازگو نمود» (همان، ۲۶۸) در روایت پدرش، محل قبر فاطمه (س) در خانه حضرت بیان شده که بعد از توسعه مسجد، در داخل مسجد قرار گرفته است.

۴-۵. قبول بخشی از محتوای روایت

در آثار صدوق با روایاتی روبرو هستیم که به نادرستی و عدم صحت قسمتی از محتوای روایت تصریح کرده است. با این وجود بندهایی از روایت را مورد قبول و حتی مبنای فتوای خود قرار می‌دهد. برای نمونه در حدیث ۴۴۲ کتاب من لایحضره الفقیه، روایت «إِنَّ عَلِيًّا (ع) لَمْ يُغَسَّلْ - عَمَّارُ بْنُ يَابِرٍ وَلَا هَاشِمُ بْنُ عَثْبَةَ وَهُوَ الْمِرْقَالُ وَدَفْنُهُمَا فِي ثِيَابِهِمَا بِدِمَانِهِمَا وَلَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِمَا» (همو، ۱۴۱۳ق، ۱: ۱۵۸) را در مورد نحوه تدفین شهید نقل می‌کند، که در آن دو مطلب آمده است یکی این‌که شهید با لباس خود دفن می‌شود و دیگری این‌که بر شهید نماز نمی‌خوانند. اما با تذکری که بعد از این حدیث می‌دهد: «هَكَذَا رَوَى لَكِنَّ الْأَصْلَ أَنْ لَا يَتْرُكُ أَحَدٌ مِنَ الْأُمَّةِ إِذَا مَاتَ بِغَيْرِ صَلَاةٍ» می‌رساند که در روایت مذکور، نماز نخواندن بر شهید را نمی‌پذیرد. اگرچه در مورد اعتبار قسمتی دیگر از این حدیث سکوت کرده است - بندی که اشاره به عدم نیاز شهید به کفن کردن دارد - اما به نظر می‌رسد این قسمت از حدیث را پذیرفته است و همین امر سبب شده تا روایت مذکور را در این کتاب نقل کند، شاهد بر این امر روایات ۴۴۳-۴۴۵ بعد از این روایت است که می‌گویند: شهید با لباس خود دفن می‌گردد (ر.ک: همان، ۱۵۹).

صدوق در عدم اثبات برتری فرشتگان بر انبیا (ص) و ائمه (ع) گفتار و حکایت محمد بن بحر الشیبانی معروف به الرهنی را از کتاب او نقل می‌کند، اما با این وجود به فقراتی از این حکایت اشکال می‌گیرد (ر.ک: همو، ۱۳۸۵ش، ۱: ۲۷).

در اعتبار این قسم از روایات، برخی از فقها و اصولیان متأخر بر این نظراند که اگر روایتی مشتمل بر فزاهایی باشد که از حجت برخوردار نباشد، یعنی به دلیل مخالفت با قرآن، سنت یا عقل و اجماع از اعتبار ساقط شود و نتوان براساس آن فتوا داد، اما در عین حال فزاهای دیگری از همان روایت، از حجت برخوردار باشد و ایرادی بر آن وارد نباشد، فزاهای مقبول از این روایت می‌تواند مبنای حکم فقهی قرار گیرد. به اصطلاح اصولیان عدم حجت فزازی از روایت، سبب سقوط سایر فزاهای از حجت نمی‌گردد (ربانی، ۱۳۸۹ش، ۱۶۶-۱۶۷). غفاری نیز بر این نظر است که محدث نمی‌توانسته است، هر

حدیثی که قسمتی از آن به نظر او صواب نبود و احتمال دس و تحریف در بخش‌هایی از آن می‌رفت، همه آن حدیث را نادیده بگیرد و از نقل آن اجتناب کند، بلکه به دلیل فزاینده‌های عالی و ارزشمند آن حدیث، به نقل آن مبادرت می‌کرد (غفاری، بی‌تا، ۶۷۵).

۵-۵. عدم تسری حکم منقول در روایات معصومان (ع)

صدوق در صدور برخی روایات از معصومان (ع) اشکال نمی‌کند، به همین دلیل آن را نقل می‌نماید، اما حکم موجود در آن را بر شیعیان تسری نمی‌دهد، در حقیقت صدور آن روایت را برای رهایی عامه از بن بست‌های اجرایی برخی احکام صادره بین آن‌ها عنوان کرده است. در آن روایات، معصوم (ع) بدون پذیرش حکم موجود در آن قضیه، راه حل اجرای احکام، مطابق با قوانین عامه را تجویز نموده است. برای نمونه صدوق به نقل روایتی از امام (ع) با این مضمون می‌پردازد: فردی در جدل با فردی دیگر قسم یاد کرد که اگر وزن زنجیر در پای فلان غلام این مقدار نبود، زوجه‌ام سه طلاقه باشد ... اما مولای غلام مانع از باز کردن زنجیر و توزین آن شد و گفت همسرم مطلقه باشد، اگر این بند از غلام باز گیرم. آن‌ها برای رفع مشکل نزد علی (ع) ارجاع داده شدند، حضرت نیز راه توزین زنجیر را بدون گشودن آن به آنان آموزش داد (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۳: ۱۸-۱۷). بعد از این نقل، صدوق با وجود این که در صدور روایت از معصوم، اشکال نمی‌گیرد، اما حکم موجود در آن را به شیعه تسری نمی‌دهد و می‌گوید: «مراد آن حضرت آن بود که راه رهایی از حکم کسانی که طلاق را به چنین سوگندها جایز می‌دانند به مردم بیاموزد وگرنه طلاق به قسم از اساس باطل بوده است» (همان، ۱۸).

۶-۵. اتفاق روایات مختلف در بیان نکته مورد نظر صدوق

شیخ صدوق در باب هشتم کتاب عیون اخبار الرضا (ع) روایاتی را در نحوه کفن و دفن امام موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کند که در برخی جزئیات تعارضات فاحشی بین آن‌ها مشاهده می‌گردد (همو، ۱۳۷۸ق، ۱: ۹۵-۱۰۸). مؤلف عذر خود را در نقل روایات اختلافی در این باب این چنین ذکر می‌کند: «من این اخبار را در این کتاب ثبت نمودم تا عقاید واقفیه را رد کنم، چون آن‌ها معتقد به زنده بودن موسی بن جعفر هستند و منکر امامت حضرت رضا (ع) و ائمه بعدی (ع) هستند، با اثبات وفات امام موسی بن جعفر (ع) عقیده آن‌ها ابطال می‌گردد (همان، ۱۰۵). این روایات با وجود اختلافاتی که دارند، همه در وفات موسی بن جعفر (ع) اتفاق

دارند، به همین دلیل صدوق مبادرت به نقل آن‌ها کرده است.

نمونه دیگر روایات اول و دوم باب سی‌ام کتاب علل الشرایع است. این دو روایت با وجود تعارضاتی که در بیان جزئیات دارند، در اصل مطلب یعنی تکبیر هفت‌گانه در ابتدای نماز اشتراک دارند (همو، ۱۳۸۵ش، ۲: ۳۳۱)، چون این مطلب با اعتقاد صدوق همسان است، او هر دو روایت را نقل کرده است، اما هر دوی آن‌ها را صحیح نمی‌داند، زیرا تنها روایت دوم را در کتاب من لایحضره الفقیه آورده است (همو، ۱۴۱۳ق، ۱: ۳۰۵). در خاتمه، قابل ذکر است که شیخ صدوق در موارد اندکی علت ذکر روایات غیر معتبر در آثارش را بیان نمی‌کند، در این موارد تنها به عدم اعتمادش بر روایات اشاره می‌نماید. برای نمونه بعد از نقل روایتی که ذوالقرنین را پیامبر (ص) می‌خواند صدوق می‌گوید: «این خبر به همین صورت نقل شد، ولی آنچه نزد من صحیح است و من درباره ذوالقرنین به آن اعتقاد دارم این است که او پیامبر نبود، ولی بنده صالحی بود که دوستدار خدا بود» او برای اثبات درستی سخن خود به روایتی از امام علی (ع) در این باره استناد می‌کند (همو، ۱۳۶۲ش، ۱: ۲۴۸؛ همو، ۱۳۷۸ق، ۲: ۱۶۵-۱۶۶).

۶. نتیجه‌گیری

۱- سبک آثار مختلف بر اعتبارسنجی صدوق تأثیرگذار بوده است. برای صدوق عامل اعتبار حداکثری در انتخاب روایات موجود در آثاری مانند علل الشرایع، معانی الاخبار، ثواب الاعمال مطرح نبوده است. عوامل دیگر انتخاب، مانند مناسبت با موضوع کتاب تمرکز صدوق را بر عامل اعتبار کاهش داده است، اما می‌توان گفت در آثار غیر فقهی خود، بی‌توجه به اعتبار روایات نبوده، اگرچه تضمین صحت آن‌ها را نیز نداده است. با تمام این احوالات باید گفت او روایاتی را نقل کرده، که در اعتبارسنجی آن‌ها کفه ترازو به سمت صحت، سنگین‌تر بوده است، زیرا در موارد بسیاری در سایر آثار به عدم صحت یا احتمال ضعف برخی روایات تصریح کرده است، پس در مواردی که در اعتبار روایات سکوت کرده، اعتبار آن‌ها را نزدیک به صحت دانسته است.

۲- گفتار شیخ صدوق در مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه صراحت بر معتبر دانستن تمامی روایات موجود در این کتاب نزد وی دارد. این سخن علاوه بر روایات مسند، روایات مرسل و روایات موجود در ابواب نوادر را نیز دربر می‌گیرد.

۳- شیخ صدوق، در انتخاب روایات در موضوعات مختلف، معیارهایی را در نظر گرفته است، ملاک اعتبار روایات، در موضوعاتی مانند فقهی و اعتقادی از اهمیت

زیادی در انتخاب‌های او برخوردار بوده است. اما به نظر می‌رسد اعتبارسنجی او در سایر موضوعات روایی متفاوت بوده است و عامل اعتبار به عنوان اولین معیار انتخاب مطرح نبوده است. برای نمونه او برای برخی از روایات طبی اعتبار عملی قایل نیست؛ به روایات تاریخی نیز به صورت یک گزاره تاریخی نگریسته است؛ روایات مستحباب و ثواب اعمال را نیز با قاعده تسامح در ادله سنن قابل عمل می‌دانست؛ برای روایات اخلاقی نیز اعتبارسنجی محتوایی را در اولویت قرار داده است.

۴- در مواردی صدوق علی‌رغم احراز عدم اعتبار روایت یا قوت احتمال آن به نقل روایت مبادرت می‌کند. وی در بیشتر موارد به دلیل آن اشاره می‌نماید. او در مواقعی که روایت را از حیث سندی قوی می‌یابد با وجود عدم فتوا بر اساس آن، نقل آن را ترک نمی‌کند و با احتمالاتی چون تغییر دلالت حدیث، سعی در بازسازی اعتبار حدیث می‌نماید. او در امور استجابی روایات این‌چنینی را با قاعده ادله سنن قابل عمل برمی‌شمرد و برای عامل آن ثواب قایل است. برخی روایات را نیز به دلیل مناسبت با ابواب و موضوع کتاب نقل کرده است، در مواردی نیز به دلیل صحیح دانستن قسمتی از روایت بی‌اعتبار، به نقل آن مبادرت ورزیده است. در مواردی نیز با وجود تصریح بر عدم صحت جزئیات مطرح شده در روایت، اصل موضوعی که حدیث در مورد آن صادر شده است را چون معتبر و مقبول می‌دانسته به نقل آن روایات حتی با وجود اختلافات اقدام کرده است. در مواردی نیز با وجود عدم صحت حکم موجود در روایت، صدور آن را رد نمی‌کند.

منابع

- بحرانی، محقق، الحدائق الناضرة، قم، نشر اسلامی، بی‌تا.
 برقی، احمد بن محمد، المحاسن، تحقیق: جلال الدین محدث، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
 بهبهانی، وحید، الفوائد الرجالیة، بی‌جا، بی‌تا.
 حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، تحقیق: مؤسسه آل‌البیت (ع)، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، ۱۴۰۹ق.
 حسینی، علی‌رضا، «کیفیت ارتباط مشیخه فقیه با اسناد آن»، حدیث و اندیشه، ۱۳۸۳ش، شماره ۹ و ۱۰، صص ۱۱۳-۱۱۸.
 ربانی، محمدحسن، بررسی اعتبار احادیث مرسل، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۹ش.
 سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، قم، نشرالاسلامی، ۱۴۱۴ق.
 شهیدثانی، زین الدین، الرعیة فی علم الدراية، تحقیق: عبدالحسین محمدعلی بقال، قم، مکتبه آیه‌الله مرعشی، ۱۴۰۸ق.
 شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
 صدوق، محمد بن علی، الخصال، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۳۶۲ش.

- _____ امامی، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ش.
- _____ عیون أخبار الرضا (ع)، تحقیق: مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
- _____ علل الشرائع، قم، کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ش.
- _____ کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، اسلامی، ۱۳۹۵ق.
- _____ فضائل الأشهر الثلاثة، تحقیق: غلام رضا عرفانیان یزدی، قم، کتابفروشی داور، ۱۳۹۶ق.
- _____ التوحید، تحقیق: هاشم حسینی، قم، النشر الاسلامی، ۱۳۹۸ق.
- _____ معانی الأخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۳ق.
- _____ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ق.
- _____ کتاب من لایحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- _____ اعتقادات الإمامیه، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ق.
- _____ طالقانی، حسن، جستارهایی در مدرسه کلامی قم، جمعی از نویسندگان زیر نظر محمدتقی سبحانی، به کوشش پژوهشگر کلام اهل بیت (ع)، قم، دارالحديث، ۱۳۹۵ش.
- _____ طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، نجف، المكتبة المرتضوية، بی تا.
- _____ غروی نائینی، نهله و نیره جاویدانی، «نگاهی به روش تدوین سند در کتاب من لایحضره الفقیه»، مطالعات اسلامی، ۱۳۸۴ش، شماره ۶۸، صص ۸۷-۱۱۶.
- _____ غفاری، علی اکبر، دراسات فی علم الدراية: تلخیص مقیاس الهدایة، تهران، جامعه الامام الصادق(ع)، ۱۳۶۹ش.
- _____ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال نوشته محمد بن علی بن بابویه، تهران، صدوق، بی تا.
- _____ حمیدرضا مستفید، ترجمه عیون اخبار الرضا (ع) نوشته محمدبن علی بن بابویه، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۲ش.
- _____ محمدجواد بلاغی، کتاب من لایحضره الفقیه نوشته محمدبن علی بن بابویه، تهران، نشر صدوق، ۱۳۶۷ش.
- _____ فیض کاشانی، محمدحسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۰۶ق.
- _____ کمره‌ای، محمدباقر، الخصال نوشته محمد بن علی بن بابویه، تهران، کتابچی، ۱۳۷۷ش.
- _____ کنی، ملا علی، توضیح المقال فی علم الرجال، تحقیق: محمدحسین مولوی، قم، دارالحديث، ۱۳۷۹ش.
- _____ کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- _____ مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین، تحقیق: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهاردی، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ق.
- _____ مفید، محمد بن محمد، تصحیح اعتقادات الامامیه، تحقیق: حسین درگاه‌ی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ق. الف.
- _____ جوابات اهل موصل، تحقیق: مهدی نجف، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق. ب.
- _____ میرداماد، محمدباقر، الرواشح السماویة، تحقیق: غلام حسین قیصریه‌ها و نعمت‌الله جلیلی، قم، دارالحديث، ۱۴۲۴ق.
- _____ ناصح، علی احمد، زهرا معارف و محمدتقی دیاری بیدگلی، «بررسی روش فقه الحدیثی شیخ صدوق در چینش هندسی روایات تقلین»، حدیث پژوهی، سال دهم، ۱۳۹۷ش، شماره ۱۹، صص ۲۲۷-۲۵۰.
- _____ نجاشی، احمد بن علی، الرجال، تحقیق: موسی شبیری زنجانی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۳۹ق.